

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هشتم ۱۳۸۷/۰۱/۲۷

موضوع: بررسی آراء فقهای شیعه پیرامون شهادت ثالثه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله

بحث ما در شهادت ثالثه بود که به آراء علما و فقهای شیعه رسیدیم. با توجه به روایاتی که ما در رابطه با

شهادت ثالثه داریم، آراء و اقوال فقهای شیعه با همدیگر در طول تاریخ کاملاً متفاوت بوده است.

این تفاوت تا جایی است که «شیخ طوسی» دارای دو رأی و دو نظریه است، «علامه حلی» در غالب کتب خود نظر نداده است و بعضی از علما نظر به عدم مشروعیت داده‌اند.

تقریباً بعد از قرن دهم و یازدهم معمولاً فتاوی فقها کاملاً تغییر می‌کند. بعضاً به دلیل اینکه شهادت ثالثه شعار شیعه قرار گرفته و امروزه شیعه با شهادت ثالثه شناخته می‌شود جزئیت آن مورد بحث است، ترک آن حرام است و گفتنش ولو به قصد عدم جزئیت واجب است.

به نظر بنده بحث آراء فقها بسیار ضروریست. متأسفانه می‌بینیم زمانی که بعضی از آقایان می‌خواهند بحث کنند، عمدتاً یک طرف را بحث می‌کنند. آنها تنها آراء فقهای موافق را جمع می‌کنند و آراء فقهای مخالف معمولاً نمی‌آید.

ما نمی‌دانیم این تفاوت روی چه اصلی است، اما بنده در چند مورد مشاهده کردم که بعضی از بزرگواران تألیفاتی یا مقالات یا مطالبی در اینترنت دارند که معمولاً گزینشی آراء فقهای که موافق شهادت ثالثه هستند را نقل می‌کنند.

این افراد آراء فقهای مخالف این نظریه را معمولاً ذکر نمی‌کنند یا وقتی می‌خواهند ذکر کنند تنها به گفتن: "بعضی افراد هم چیز دیگری گفته‌اند" اکتفا می‌کنند.

ما از «مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه)» که متوفای ۴۶۰ هجری است، مطلبی می‌آوریم. از «سید مرتضی» نتوانستم مطلبی در این زمینه پیدا کنم، حال اگر آقای «یزدانی» مطلبی در این زمینه پیدا کرده است برای ما بیاورد.

بنده از «شیخ مفید» و «سید مرتضی» نتوانستم مطلبی در این زمینه پیدا کنم. حال اگر دوستان مطلبی پیدا کنند و در اختیار ما قرار بدهند ما از ایشان تشکر می‌کنیم. رأی «شیخ طوسی» در این زمینه چنین است:

«ان شیخ الطائفة و إنها جزئية الشهادة الثالثة في الأذان لكنه حكم بعصيان من يأتي بها»

«شیخ طوسی» در کتاب «نهایة» یک نظر دارد و در کتاب «مبسوط» نظر دیگری دارد. عبارت ایشان در کتاب «نهایة» این است:

«وأما ما روی فی شواذ الأخبار من قول: " أشهد أن عليا ولي الله وآل محمد خير البرية " فمما لا يعمل عليه في الأذان والإقامة»

اما در اخبار متعدد وارد شده است که شهادت ثلثه و شهادت بر رسالت پیغمبر اکرم از چیزهایی که در اذان و اقامه قابل عمل نیست.

«فمن عمل بها كان مخطئا»

هرکسی در اذان شهادت ثلثه را بگوید، خطا کرده است.

کتاب: النهایة فی مجرد الفقه والفتاوی، نویسنده: الشیخ الطوسی، ص ۶۹، باب الأذان والإقامة وأحكامها

وعدد فصولها

همچنین در کتاب «مبسوط» دارد:

«فأما قول: أشهد أن عليا أمير المؤمنين وآل محمد خير البرية على ما ورد في شواذ الأخبار فليس

بمعمول عليه في الأذان ولو فعله الانسان يآثم به»

کتاب: المبسوط، نویسنده: الشیخ الطوسی، ج ۱، ص ۹۹، فصل: فی ذکر الأذان والإقامة وأحكامهما

مشاهده کنید این دو فتوا به ظاهر کاملاً مخالف همدیگر هستند.

پرسش:

کدام فتوی متاخر است؟

پاسخ:

مشخص نیست، اما ظاهر قضیه این است که کتاب «مبسوط» اثر «شیخ طوسی» متأخر از «نهایة» باشد. من می‌خواهم بگویم که شاید این دو مسئله با همدیگر قابل جمع باشد. در کتاب «نهایة» می‌گوید:

«کان مخطئا»

ایشان نمی‌گویند گناه کرده است، بلکه می‌گوید خطا کرده است. در اینجا می‌گوید: اگر چنانچه بگوید گناهی مرتکب نشده است.

مراد ایشان در اینجا که می‌گوید گناهی مرتکب نشده بدعت نیست. این حرف به این معناست که چیزی را گفته است که کتاب و سنت بر او گواهی می‌دهد.

«یأثم به»

به معنای این است که گناه و معصیت و عملی بدعتی مرتکب نشده است. حال در جایی که می‌گوید:

### «فمن عمل بها كان مخطئاً»

شاید به معنای این باشد که اگر کسی به عنوان جزئیت یا ورود بگوید خطاست. به علاوه اصلاً این هم نباشد ما یک مورد بیاوریم و بگوییم که اصلاً بحث جزئیت و غیر جزئیت هم نباشد و تنها به قصد عدم جزئیت بگوییم گناهی مرتکب نشده است.

در اینجا می‌گوید: خطا کرده است. خطا کرده به معنای این است که از احادیث چیزی را استفاده کرده که نباید استفاده می‌کرد. خطا از چیزهایی است که خداوند آن را بخشیده است. اجتهاد ایشان در این زمینه دارای اشکال است، اما عمل ایشان اشکالی ندارد.

### «کان مخطئاً»

به معنای این است که مبنای اجتهادی ایشان اشکال است، اما اگر گفت «یأثم به» به معنای اینکه گناهی مرتکب نشده است. بنابراین دو فرمایش «مرحوم شیخ طوسی» کاملاً قابل جمع است.

«مرحوم یحیی بن سعید حلی» متوفای ۶۸۹ هجری است. بنده بعد از «شیخ طوسی» بسیار جستجو کردم، اما کسی غیر از «یحیی بن سعید حلی» را نتوانستم پیدا کنم. ایشان حدود دویست سال بعد از «شیخ طوسی» از دنیا رفته است.

«یحیی بن سعید حلی» هم در کتاب «الجامع للشرایع» صفحه ۷۳ تنها همین اندازه مطلب بیان کرده است و می‌نویسد:

«والمروی فی شاذ الأخبار من قول: أن علیاً ولی الله وآل محمد خیر البریة فلیس بمعمول علیه»

کتاب: الجامع للشرایع، نویسنده: یحیی بن سعید الحلی، ص ۷۳، باب الأذان والإقامة

شاید «معمول علیه» به معنای این باشد که فقها بر او عمل نکرده‌اند و روایت «معمول علیه» فقهای ما نیست.

«علامه حلی (رضوان الله تعالى عليه)» متوفای ۷۲۶ هجری است. بنده توانستم سه جا از «علامه حلی» در رابطه با شهادت ثالثه مطلب پیدا کنم. مورد اول در کتاب «تذکره الفقهاء» که کتاب تطبیقی ایشان است.

ایشان در این کتاب طبع جدید جلد سوم صفحه ۴۵ همان عبارت «شیخ طوسی» را بدون اینکه هیچ نظری بدهد، آورده است. مطلب ایشان چنین است:

«فأما ما روی فی شواذ الأخبار من قول: " أن علیا ولی الله، وآل محمد خیر البریة " فمما لا یعمل علیه فی الأذان فمن عمل به کان مخطئاً»

کتاب: تذکره الفقهاء (ط.ج.)، نویسنده: العلامة الحلی، ج ۳، ص ۴۵، مسألة ۱۵۸

ایشان در اینجا عبارت کتاب «نهایه» اثر «شیخ طوسی» را بدون هیچ نظری نه ردا و نه اثباتا آورده است.

کتاب «منتهی المطلب» ظاهراً آخرین کتاب «علامه حلی» است و مفصلترین کتاب فقهی «مرحوم علامه حلی» است. در طبع جدید این کتاب جلد چهارم صفحه ۳۸۱ نظر «شیخ طوسی» را «مبسوطا» و «نهایه» آورده است. ایشان ابتدا می نویسد:

«وأما ما روی فی الشاذ من قول ان علیا ولی الله، وآل محمد خیر البریة فمما لا یعول علیه»

سپس می نویسد:

«قال الشیخ فی المبسوط: فإن فعله لم یکن آثماً»

شیخ طوسی در کتاب مبسوط می گوید: اگر شهادت ثالثه را بگوید گناهی مرتکب نشده است.

«وقال فی النهایة: کان مخطئاً»

و در کتاب نهایه می گوید: اگر بگوید خطا کرده است.

کتاب: منتهی المطلب (ط.ج)، نویسنده: العلامة الحلی، ج ۴، ص ۳۸۱، المسألة الخامسة

ایشان مطلب دیگری نفیاً و اثباتاً نیاورده است. جای سوم که این مطلب را از ایشان پیدا کردم، ایشان خیلی تند آمده است و می‌گوید:

«ولا يجوز قول "إن علياً ولي الله" و "أل محمد خير البرية" في فصول الآذان، لعدم مشروعيته»

کتاب: نهاية الأحكام، نویسنده: العلامة الحلی، ج ۱، ص ۴۱۲، المطلب الثاني (فی صفاته)

این روایت تقریباً اولین موردی است که من توانستم از فقها پیدا کنم که بر عدم مشروعیت شهادت ثالثه صراحت دارد. «شیخ طوسی» می‌گوید:

«فإن فعله لم يكن آثماً»

و:

«كان مخطئاً»

ما فرمایش «مرحوم شیخ صدوق» را با پنج دلیل رد کردیم. «مرحوم یحیی بن سعید حلی» عبارت «شیخ طوسی» را نقل می‌کند. در مبانی فقهی مبنایی است که اگر فقیهی نظر فقیه دیگر را نقل کند و رد نکند، به منزله رضایت به نظر اوست. نظر ایشان هم نظر او بوده است.

بعد از ایشان به قرن هشتم هجری می‌رسیم. «علامه حلی» متوفای ۷۲۶ هجری است و «شهید اول» متوفای ۷۸۶ هجری است. ایشان در دو سه کتاب مطلب دارد، هم در «بیان» و هم در «ذکری».

«علامه حلی» در دو کتاب خود تنها نظر «مرحوم شیخ طوسی» را آورد. در فتوای شخصی خودشان عبارت:

«ولا يجوز قول "إن علياً ولي الله" و "أل محمد خير البرية" في فصول الآذان، لعدم مشروعيته»

را آورده بودند. «شهید اول» متوفای ۷۸۶ هجری در کتاب «ذکری» که در حقیقت یکی از کتب مفصل مطلبی در این زمینه نقل کرده است. این کتاب یکی از کتب مفصل «مرحوم شهید اول» است.

ایشان سه کتاب فقهی به نام «لمعه» و «بیان» و «ذکری» دارد. «ذکری» مفصل‌تر از همه این کتب است.

طبق آنچه در ذهنم مانده است ایشان در این کتاب تا اوایل کتاب الصلاة بیشتر بحث نکرده است، اما در «بیان» دوره فقه است و در «لمعه» دوره کامل فقه است. «شهید اول» می‌گویند:

«الرابعة: قال الشيخ: واما ما روى في شواذ الاخبار من قول: ان عليا ولي الله وآل محمد خير البرية، مما

لا يعمل عليه في الاذان، ومن عمل به كان مخطأ»

نظر ایشان این است که هرکسی عمل کند خطا کرده است.

«وقال في المبسوط: لو فعل لم يَأثم به»

سپس می‌نویسد:

«وقال ابن بابويه: والمفوضة روى اخبارا وضعوها في الاذان: محمد وآل محمد خير البرية، واشهد ان عليا

ولي الله وانه أمير المؤمنين حقا حقا، ولا شك ان عليا ولي الله وان آل محمد خير البرية، وليس ذلك من

أصل الاذان»

نظر ایشان این است که این از اصول اذان نیست. سپس می‌نویسند:

«قال: وانما ذكرت ذلك ليعرف بهذه الزيادة المتهمون المدلسون أنفسهم في جملتنا»

کتاب: ذکرى الشيعة فى أحكام الشريعة، نویسنده: الشهيد الأول، ج ۳، ص ۲۰۲، باب فروع

ایشان عبارت «شیخ طوسی» را در کتاب «نهایة» آوردند که می‌گویند:

«فمما لا يعمل عليه في الأذان والإقامة فمن عمل بها كان مخطئاً»

ایشان همچنین عبارت دیگر ایشان را هم آوردند:

«قال الشيخ في المبسوط: فإن فعله لم يكن أثماً»

همچنین عبارت «شیخ صدوق» را آوردند. «شهاد اول» در کتاب «ذکری» مطلبی که بر فرمایش «شیخ صدوق» و «شیخ طوسی» اضافه کند، ندارند.

**پرسش:**

شاید اختلافات بنابر قول به جزئیت و عدم جزئیت است.

**پاسخ:**

ما به بحث جزئیت و غیر جزئیت می‌رسیم. اجازه بدهید که طبق سال وفات علما جلو بیاییم، سپس نظر فقها را دسته بندی می‌کنیم.

**پرسش:**

عدم جزئیت و وضع شهادت ثالثه قول شیخ صدوق است که مستندی نداشت

**پاسخ:**

ما مباحث جزئیت و عدم جزئیت را می‌خواهیم بر گردن «شیخ صدوق» تحمیل کنیم که مراد ایشان از «ولیس ذلک من أصل الأذان» بحث جزئیت است به این معنا که به قصد رجاء نیست، بلکه به قصد ورود است. ما می‌خواهیم این مطالب را تحمیل کنیم.

بنده دیشب نظر یکی از فقها را مطالعه می‌کردم و دیدم که ایشان نظریه بسیار زیبایی دارند. من نمی‌دانم این نظریه مربوط به «مرحوم سبزواری» صاحب کتاب «الذخیره» است یا متعلق به «مرحوم نراقی» است. نظر ایشان بسیار ظریف است که به آن خواهیم رسید.

عزیزان عجله نکنند، زیرا از لابه‌لای نظریات فقها نظرات خوبی استخراج می‌شود. مشاهده کنید ما نظرات «شیخ صدوق» را گرفتیم و داریم قدم به قدم جلوتر می‌رویم. ما اگر بازهم نظری از قدما پیدا کنیم استدراک می‌کنیم. این قضایا در زمان ائمه اطهار نبوده است. اگر بود روایتی برای ما می‌آمد که در زمان ائمه اطهار «زراره»، «محمد بن مسلم»، «جمیل بن دراج» و «حسن بن محبوب» در اذان خود چنین می‌گفت.

ما حتی یک روایت هم نداریم که در زمان ائمه اطهار (علیهم السلام) یا خود آن بزرگواران این چنین می‌گفتند. بعد از آن مدتی پیدا می‌شود که تقریباً در زمان غیبت صغری برای اینکه بخواهند چهره شیعه را مشوش نشان بدهند و حکومت‌ها را علیه شیعه بشورانند، در این قضایا عده‌ای را وادار می‌کنند به نام شیعه اذان بگویند و در زمان «**أشهد أن علیا امیر المؤمنین**» بگویند.

این شعار به این معناست که «متوکل»، «مأمون» یا دیگر خلفا امیر المؤمنین نیستند. امیر المؤمنین واقعی علی بن ابی طالب و اولاد آن بزرگواران هستند. آن‌ها خواستند جامعه حکومت عباسی را علیه شیعه بشورانند.

روی این جهت بعضی از فقها در این زمینه نظر تند دادند. از طرفی «شیخ طوسی» می‌بیند که شهادت ثالثه چیزی است که حکم آن در آیات و سنت آمده است. واقعاً «**أشهد أن علیا ولی الله**» است و در آن شکی نیست.

ما هزار بار قسم می‌خوریم که علی ولی خداست، اما می‌گویند که این را نگویند. این حرف به این معناست که علی ولی الله نبوده و امیر المؤمنین نبوده است. فقها آن را حذف کردند. از طرف دیگر اگر بگوییم بهانه‌ای برای قلع و قمع شیعیان به دست حکومت می‌آید.

ما زمان ائمه اطهار (علیهم السلام) را درک نمی‌کنیم. به عنوان مثال شما در زمان ما بحث قمه زنی را در نظر بگیرید. این قضیه به صورت معضل برای فقها درآمده است، همین امسال یکی از فقهای بزرگوار قم در آستانه محرم دو یا سه مورد فتوا از دفترش بیرون رفت.

این قضیه چیزی جز قضایای سیاسی روز نیست. از طرف دیگر اگر بخواهد بگوید حرام است، عزای امام حسین است و مردم از روی عشق قمه می‌زنند. اگر ما بگوییم یک سری احساساتشان جریحه دار می‌شود.

اگر ما بگوییم قمه نزنید، یقین داریم یک سری افراد قمه می‌زنند. فتوای ما باعث می‌شود که عده‌ای از افراد مرتکب گناه شوند.

آیت الله العظمی بروجردی در زمان خودشان فتوا به حرمت قمه زنی دادند. مردم روز اول محرم در منزل ایشان ریختند و گفتند: ما یازده ماه از سال مقلد شما هستیم، اما نمی‌خواهیم یک ماه محرم را مقلد شما باشیم و می‌خواهیم به فتوای خود عمل کنیم.

مشاهده کنید ما با اینطور جامعه مواجه هستیم. شاید قمه زنی مسئله‌ای جزئی است و چیزی است که سابقه‌ای بیشتر از صد سال ندارد.

اگر شما سابقه قمه زنی را مطالعه کنید، می‌بینید در هند استعمار بریتانیا این فعل را در انظار نشان داد تا بتواند توحش هندی‌ها را ثابت کند و استعمار خود را در هند ابقاء بدارد.

شما سوابق آن را مطالعه کنید. آن‌ها می‌گویند هرکسی در قمه زنی حرف زده است، می‌گویند که از هند وارد شده است. «مرحوم مطهری» و دیگران همه از آن طرف هستند.

از طرف دیگر ملاحظه کنید در قضیه عراق که متعلق به صد و بیست سال قبل است زمانی که نخست وزیر عراق وقتی به فرانسه می‌رود تا صحبت کند، می‌گوید: شما احتیاج به تولی و سرپرست دارید. نخست وزیر عراق عصبانی می‌شود که این چه حرفی است می‌زنید؟

آن‌ها در جواب تصاویری به ایشان نشان می‌دهند و از ایشان می‌پرسند که آیا انسان عاقل چنین کاری می‌کند؟ مشخص است که شما عقل درست و حسابی ندارید و احتیاج به یک ولی دارید که از شما حمایت کند و نگذارد این کارها را مرتکب شوید.

ما اینطور قضایا را در تاریخ داریم. اگر امروز به سایت‌های وهابیت مراجعه کنید، می‌بینید که آن‌ها می‌گویند تروریست واقعی و آدم‌کش شیعیان هستند. اصلاً فطرت شیعیان با کشتن انسان خو گرفته است، به طوری که اگر انسانی برای کشتن پیدا نکنند خود را می‌کشند!!

مشاهده کنید این قضیه به این صورت در سطح بین الملل مطرح شده است. بسیاری از جوانانی که شیعه شدند، می‌گویند: وهابیت می‌گفتند یکی از شرایط شیعه شدن این است که باید قمه بردارید و بر سر خود بزنید. آیا حاضرید این کار را انجام دهید؟!

وهابیت جوانان را می‌ترساندند و می‌گفتند: اصلاً مذهب شیعه یک مذهب خرافی و خلاف عقل و خلاف فطرت است. ما این چنین قضایا را هم امروز داریم.

از طرف دیگر فقیه به این طرف نگاه می‌کند یک نظر می‌بیند و به طرف دیگر نگاه می‌کند احساسات و عواطف پاک یک سری از شیعیان را می‌بیند که واقعاً از روی عشق به امام حسین قمه می‌زنند.

هیچ چیزی جز عشق به امام حسین او را وادار نمی‌کند که این چنین با شمشیر بر سر خود بزند و خون از سرش جاری شود یا کودک چهار ساله را تیغ بزند تا خونس جاری شود.

این افعال همه از روی عشق به امام حسین است و هیچکسی از روی نمایش دادن چنین کاری نمی‌کند. بنابراین فقیه بین المحذورین بلکه بین المحذورات قرار می‌گیرد.

عزیزان در رابطه با شهادت ثلثه در نظر داشته باشند از زمان «شیخ صدوق» تا «مرحوم شهید ثانی» و «مقدس اردبیلی» و دیگران فقهای قبل از قرن دهم یا قبل از هزاره اول هجری خیلی با احتیاط روی این قضایا قدم برمی‌دارند.

«مرحوم شهید اول» هم که مربوط به قرن هشتم هجری است، در کتاب «ذکری» جلد سوم صفحه ۲۰۲ نظریه «ومن عمل به کان مخطأ» و «لو فعل لم یأثم به» اثر «شیخ طوسی» را نقل می‌کند و عبارت «شیخ صدوق» را بدون هیچ نظریه‌ای نقل می‌کند.

ایشان در کتاب «البیان» می‌گویند:

«قال الشيخ: فأما قول: أشهد أن علياً أمير المؤمنين وآل محمد خير البرية - علي ما ورد في شواذ الأخبار -، فليس بمعمول عليه في الأذان، ولو فعله الإنسان فلم يَأْثَمْ به، غير أنه ليس من فضيلة الأذان ولا كمال فصوله»

این نظریه اولین مطلبی است که می‌توان پیدا کرد که آن را به فرمایش «شیخ طوسی» اضافه کردند. عزیزان دقت کنند قدم به قدم که جلوتر می‌رویم چه تغییراتی در فتاوی‌ایجاد می‌شود. ایشان بعد از نقل نظر «شیخ طوسی» می‌گویند:

«غير أنه ليس من فضيلة الأذان ولا كمال فصوله»

اگر کسی شهادت ثلثه را بگوید گناه نکرده است، اما گفتن شهادت ثلثه از فضیلت و کمالات فصول اذان نیست.

کتاب: البیان (ط.ج)، نویسنده: الشہید الأول، ص ۱۴۴، البحث الثالث: فی کیفیة

این مطلب در ذهن مبارک آقایان باشد تا نظر فقہای بعد را بیاوریم. به گفته ایشان شہادت ثالثہ نہ از فضائل اذان هست و نہ نشانہ کمال فصول اذان است.

بعد از «شہید اول» نظر «مرحوم محقق کرکی» را بررسی می‌کنیم. «محقق کرکی» اصلاً مطلبی متذکر نشدہ است یا ما دسترسی پیدا نکردیم. بندہ ہرچہ گشتم مطلبی کہ دال بر اظہار نظر «مرحوم محقق کرکی» در کتاب «جامع المقاصد» باشد پیدا نکردم.

شاید در لابہ‌لای این کتاب مطالبی بیاید، زیرا ما عمدتاً از طریق کامپیوتر می‌گردیم و ممکن است تاپیست این مطلب را تاپ نہ کرده باشد و این مطلب افتادہ باشد.

ہمچنین ممکن است در چاپ‌هایی کہ الآن در اختیار ما هست، همانند کتاب «مکاسب» اثر «شیخ انصاری» کہ دانشگاه نجف آن را چاپ کرد یا «تحقیق» اثر «مرحوم کلانتر» حدود دہ صفحہ‌ای کہ علیہ اہل سنت مطلب نوشتہ است را حذف کردند.

خیلی زیاد نمی‌توان بہ این کتب اعتماد کرد، اما ما می‌گوییم کہ پیدا نکردیم. بعد از آن بہ قرن نہم و دہم می‌رسیم. بندہ بعد از «شہید اول» متوفای ۷۸۶ ہجری تا سال ۹۶۶ ہجری کہ زمان وفات «مرحوم شہید ثانی» هست، چیزی پیدا نکردم.

بازہم عرض می‌کنم اگر دوستان مطلبی در این زمینہ پیدا کردند ما را ہم خبر کنند. ایشان می‌گوید:

«وَأَمَّا إِضَافَةُ «أَنَّ عَلِيًّا وَوَلِيَّ اللَّهِ»، وَ «أَلِ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» وَنَحْوِ ذَلِكَ فَبَدْعَةٌ وَأَخْبَارُهَا مَوْضُوعَةٌ»

اما شہادت ثالثہ و شہادت بہ رسالت پیغمبر اکرم بدعت است و روایاتی کہ در این زمینہ هست ہمگی جعلی است.

## پرسش:

اینجا نظرشان خیلی تند شده.

## پاسخ:

ما باید حواسمان باشد که بدانیم در کتاب‌های فقهی ما چه گذشته است. طوری نباشد که در بحث و جدل با وهابیت یک مرتبه ما را طوری در برابر بعضی از حرف‌هایی قرار بدهند که هیچ خبر نداریم.

بنده یک مرتبه هم عرض کردم که ما در رابطه با بنای قبور بحث می‌کردیم و داشتیم نظریه وهابیت را بر بنای قبور و زیارتگاه‌ها مطرح می‌کردیم.

ما روایتی داریم که «ابو الهیاج» در کتاب «صحیح بخاری» آورده است مبنی بر اینکه امیرالمؤمنین فرمود: پیغمبر اکرم به ما دستور داد هیچ قبر برخاسته‌ای را نگذارید و همگی را ویران کنید.

بحث ما هم بحث آزاد است و تمام دنیا صدای ما را می‌شنوند. افراد مختلف از اروپا و آمریکا و کشورهای آسیایی و وهابیت داخل کشور همگی مطالب ما را گوش می‌دهند.

بعد از اینکه صحبت‌های من تمام شد یکی از وهابی‌ها از سنندج زنگ زد و گفت: شما مرتباً تاختید و ما نتوانستیم جواب بدهیم، زیرا خط‌ها همگی مشغول بود.

شما در کتاب «تهذیب الأحکام» روایتی دارید که امام صادق فرمود: هرکسی بخواهد قبری را تعمیر کند بدعت است و هرکسی بخواهد قبری را بنا کند و زیارتگاه بسازد حرام است.

او به صورت تلفنی حدود ده روایت را برای ما بیان کرد. الحق و الانصاف حالت شوکی به بنده دست داد، زیرا ما دیدیم تمام فقها اعم از «مرحوم علامه امینی» و دیگران بحث کرده است و هیچکسی متذکر روایات داخل کتب حدیثی شیعه نشده و آن را نیاوردند نقد کنند.

ما طوری قضیه را جمع کردیم و گفتیم: تا روایت صحیح نباشد چه صورت دارد و عمل چطور است. بعد از آن دومرتبه مراجعه کردیم و دیدیم از میان تمام کسانی که در رابطه با بنای قبور بحث کردند یک نفر متذکر روایات شیعه نشده است.

حتی یک نفر از جمله آیت الله العظمی سبحانی و آیت الله کورانی و دیگران متذکر این قضیه نشده است. ما خود آستین بالا زدیم تا ببینیم این روایت چه صورت دارد.

بنده که تکه‌هایی از روایت را تلفنی یادداشت کرده بودم، روایات را بررسی کردیم و مشاهده کردیم به طور کامل در کتب «کافی»، «تهذیب الأحکام»، «من لا یحضره الفقیه» و دیگر کتب شیعه روایاتی در نهی تعمیر قبور و ساختن زیارتگاه داریم.

خلاصه کتب فقهی را جستجو کردیم تا ببینیم قضیه چیست. مشاهده کردم که ما از زمان «شیخ طوسی» به طور جداگانه تا زمان «شیخ صدوق» و «علامه حلی» و امام خمینی و آیت الله العظمی خوئی بحث کردیم.

هفته بعد در یکی از تلفن‌ها همین شخص یا شخص دیگری همین مطلب را بیان کرد و گفت که شما در کتب خودتان هم این مطلب را دارید. چه جوابی برای گفتن دارید؟ ما هم جواب‌های خودمان را بیان کردیم.

بنابراین بعضی از موارد هست که ما مقداری بر تراش خودمان تسلط نداریم، اما وهابیت بیشتر از ما مسلط هستند.

اگر شما کتاب «اصول مذهب الشیعة الإثنی عشریة» اثر «دکتر قفاری» را مطالعه کنید، می‌بینید که قوی‌ترین کتابی است که در طول پانزده قرن علیه شیعه نوشته شده است. در طول پانزده قرن کسی کتابی چنین مفصل علیه شیعه ننوشته است.

این کتاب در سه جلد کتاب درسی دانشگاه وهابیت شده است. این کتاب بعضی مطالبی از کتب شیعه آورده است که من طلبه که چهل سال در حوزه علمیه هستم نه تنها ندیدم، بلکه آن را از اساتید خود هم برای یک بار نشنیدم.

وهابیت تمام کتب روایی ما را زیر و رو کردند و همانند مگسی که تنها روی جاهای خاص می‌نشیند هرجایی دیدند یک جمله ضعیفی از قول بزرگان، متکلمین یا در لابه‌لای روایات ما می‌شود استدلال کرد را حضرات آوردند به رخ ما کشیدند.

ما حدود سه سال است که می‌خواهیم جوابی برای این کتاب بنویسیم، اما در طول سه سال به زور توانستیم دو جلد چهارصد صفحه‌ای آماده کنیم.

ما شنیده بودیم که می‌گویند: یافتن علم همانند چاه کندن با سوزن است، اما باور نمی‌کردیم. در طول این مدت برای ما روشن شد که حتی چاه کندن با سوزن بسیار راحت‌تر از این است که اینطور شبهاتی که هیچ سابقه‌ای و مطلبی ندارد را مطرح کنیم.

پاسخ به شبهات همانند طبع شعر است و خیلی زیاد به سواد مربوط نیست. اگر قریحه پاسخ به شبهات در انسان نباشد، واقعاً کمیت انسان لنگ است! بنابراین «مرحوم شهید ثانی» می‌فرماید:

«وَأَمَّا إِضَافَةُ «أَنَّ عَلِيًّا وَوَلِيَّ اللَّهِ» وَ «آلِ مُحَمَّدٍ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ» وَنَحْوِ ذَلِكَ فَبِدْعَةٌ وَأَخْبَارُهَا مَوْضُوعَةٌ»

سپس می‌نویسد:

«وَإِنْ كَانُوا «خَيْرِ الْبَرِيَّةِ إِذْ لَيْسَ الْكَلَامُ فِيهِ»

بحث این است که آیا اهلبیت خیر البریه هستند یا خیر.

«بَلْ فِي إِدْخَالِهِ فِي فِصُولِ الْأَذَانِ الْمُتَلَقَّى مِنَ الْوَحْيِ الْإِلَهِيِّ»

بحث ما در این است که در اذان و اقامه که برخاسته از وحی الهی است بحث کنیم.

«ولیس کلّ كلمة حقّ يسوغ إدخالها في العبادات الموظّفة شرعاً»

ما نمی‌توانیم هر کلمه حقی را داخل در عباداتی کنیم که توقیفی است و از ناحیه شرع به ما رسیده است.

کتاب: روض الجنان فی شرح ارشاد الأذهان (ط.ج)، نویسنده: الشهید الثانی، ج ۲، ص ۶۶۶، المقصد

الخامس: فی الأذان والإقامة

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته